

## فلسفه ذهن

محمد کاویانی

### پیشگفتار

مباحث فلسفه ذهن، قبل از هر رشته علمی دیگر، ارتباط مستقیمی با معرفت‌شناسی دارد و از این طریق با بعضی از رشته‌های علمی دیگر نیز مرتبط می‌شود. روانشناسی به ویژه در مقام نظریه پردازی و ارائه مکتب، نیازمند دیدگاهی قابل دفاع راجع به ذهن و کارکرد و ویژگیهای آن می‌باشد. مباحث فراروانشناسی، مثل هیپنوتیزم و مدی تیشن و... نیز با این موضوع قرابت ملموسی دارند. امید است که معرفی یک کتاب در یک مقاله توجه علاقمندان را به متن کتاب مذکور جلب نماید.

آقای ویلیام بیکتل،<sup>(۱)</sup> (Pyilosophy of Mind) از اعضاء دانشگاه ایالتی جورجیا آمریکا است. ایشان، با توجه به آثاری که در انتهای کتاب از خودش ذکر کرده، یک شناخت شناس فلسفی است. آثار او مربوط است به سالهای ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۳؛ کتاب مورد تلخیص نیز در سال ۱۹۸۸ منتشر شده است. او معتقد است فلسفه دو نوع مشارکت در علوم شناختی<sup>(۲)</sup> دارد: یکی از سوی فلسفه علم که دیدگاهی فرانظریه‌ای<sup>(۳)</sup> ارائه می‌کند و از آن دیدگاه می‌توانیم فعالیت‌های علوم شناختی را بررسی و احتمالاً ارزیابی کنیم، و دیگر از سوی فلسفه ذهن که آراء مستقلی<sup>(۴)</sup> در باب ماهیت ذهن و فعالیت‌های ذهنی ارائه می‌کند. این آراء اگرچه معمولاً از تحقیقات تجربی مستقیم به دست نیامده‌اند، ولی اغلب به طور غیر مستقیم. نتیجه تحقیقات تجربی در علوم شناختی یا شکل‌های ابتدائی تر آن علوم هستند. از آنجا که دو نقش فلسفه در علوم شناختی کاملاً متفاوت هستند. مؤلف برای هر کدام از آنها یک جلد مجزا تألیف کرده است. این جلد را به فلسفه ذهن و جلد دیگری را به فلسفه علم اختصاص می‌دهد.

این کتاب دارای ۱۶۰ صفحه است و در یک پیشگفتار و ۷ فصل و یک پی نوشت و با این هدف که مروری اجمالی بر مسائل محوری ذهن داشته باشد و مدخلی باشد برای کارهای تخصصی تر تنظیم شده است. می‌کوشد برجسته‌ترین مواضع فلاسفه را در باب ذهن حتی المقدور به صورتی ساده بیان کند و به کتاب‌ها و نوشته‌های بسیاری از آنان نیز استناد

1- Bechtel. w.

2- cognitive science.

3- Metatheoretical.

4- substantive theses.

کند تا خواننده بتواند درک واقعی تری از مواضع آنان به دست آورد.

فلسفه ذهن چیست؟ این کتاب موضوعات اساسی فلسفه ذهن را به کسانی معرفی می‌کند که با دیگر شاخه‌های علوم شناختی (مثل روانشناسی شناختی،<sup>(۱)</sup> هوش مصنوعی،<sup>(۲)</sup> عصب‌شناسی شناختی،<sup>(۳)</sup> زبان‌شناسی نظری،<sup>(۴)</sup> و مردم‌شناسی شناختی<sup>(۵)</sup>) سر و کار دارند. مؤلف خاطر نشان می‌سازد، خیلی پیش از اینکه این شاخه‌های تجربی به وجود بیایند، فلاسفه به بررسی ذهن علاقه‌مند بوده و سؤالاتی از این قبیل را مطرح می‌کرده‌اند که ویژگی‌های ممیزه اذهان کدام است؟ حالت‌های روانی را چگونه باید شناخت؟ اذهان چگونه با بدن‌های فیزیکی مرتبط می‌شوند؟ و چگونه قادرند که جهان فیزیکی را دریابند؟ به هر کدام از این سؤالات و سؤالات دیگر، پاسخهای متنوعی نیز داده شده است. او موضوعات فلسفه ذهن را همراه با مواضع فلاسفه در باب آن موضوعات، با قدری تفصیل به بحث می‌گذارد. این موضوعات، از قدیم مورد اختلاف بوده و هنوز نیز در معرفت‌شناسی، محوریّت دارند. دانشمندان شناختی باید به طور صریح با ضمنی در باب مسائل اتخاذ موضع نمایند که آیا حیث التفاتی،<sup>(۶)</sup> قابل تفسیر طبیعت‌گرایانه هست یا نه؟ ذهن و مغز چگونه ارتباطی دارند؟ پدیده‌های ذهنی چگونه هویت یابی می‌شوند؟ او آنچنان روشن به این مباحث پرداخته که دیگر دانشمندان شناختی می‌توانند احساس کنند در بحث حضوری فعال دارند و هر کدام دیدگاه مورد قبول خودشان هستند. او به فلسفه به عنوان منبع موثقی که باید از اختلافات و جایز الخطا بودن آنان چشم پوشید، نگاه نمی‌کند. او نه تنها از دیدگاه‌های فلسفی بحث می‌کند، بلکه ارتباطات آن دیدگاه‌ها با دیگر رشته‌های علوم شناختی را نیز در نظر گرفته و متذکر می‌شود که بسیاری از مباحث علوم شناختی تجربی، انشعاباتی است از بعضی دیدگاه‌های فلسفی، و لذا برای اثبات کفایت بعضی عقاید خاص فلسفی، از شواهد تجربی نیز می‌توان استفاده کرد. او تصریح می‌کند اگرچه همیشه به طور گسترده‌ای اعلام می‌شد که مدّعیات فلسفی نیازمند شواهد تجربی نیست، ولی امروزه این دیدگاه کمتر پذیرفته می‌شود. در فلسفه ذهن آراء متعددی شکل گرفته که در واقع تحلیلی است بر کارهای تجربی‌ای که در روانشناسی و علوم شناختی انجام شده است.

## فصل ۱. دیدگاه‌های فلسفی در باب ذهن

این فصل زمینه ساز تحقیقات اصلی این کتاب می‌باشد. مؤلف با ملاحظه دو نکته، تحقیقات فلسفه ذهن را به طور خلاصه، توصیف کرده است؛ یعنی هم روش فلسفی بررسی مسائل در باب ذهن، و هم ارتباط دیدگاه‌های فلسفی با علوم شناختی، مورد توجه وی بوده است. بسیاری از ایده‌هایی که شالوده تحقیقات در علوم شناختی معاصر را تشکیل می‌دهند. محصول مستقیم ایده‌هایی هستند که برای اولین بار توسط فلاسفه دوران گذشته، مثل افلاطون،<sup>(۷)</sup> دکارت،<sup>(۸)</sup>

---

1- cognitive psychology.

2- Artificial Inteligence (AI).

3- cognitive Neuroscience.

4- Theoretical Linguistics.

5- cognitive Anthropology.

6- Intentionality.

7- Plato.

8- Descarte.

هیوم<sup>(۱)</sup> و کانت<sup>(۲)</sup> ابزار شده‌اند. علاوه بر این نظریه پردازي فلسفي معاصر در باب ذهن، نیز میراث همین سنت دو سویه نگری است، و لذا این فصل مروری اجمالی بر چهره‌های برجسته تاریخ فلسفه خواهد داشت و سپس بر کیفیت شناخت آنها از ذهن و کیفیت مشارکت ایده‌های آنها در مباحثات رایج متمرکز خواهد شد.

تفاوت روش شناختی<sup>(۳)</sup> فلسفه با دیگر شاخه‌های علوم شناختی در این است که فلسفه، پایه‌های تجربی مشخصی ندارد. فلاسفه غالباً بین معرفت پیشینی<sup>(۴)</sup> که بدون تحقیقات تجربی قابل تحصیل است و معرفت پسینی<sup>(۵)</sup> که مبتنی بر نتایج تجربی است تمایز قائل می‌شوند. بسیاری از فلاسفه معتقدند که حقایق زیادی را به صورت معرفت پیشینی و با استدلال محض در باب چیستی ذهن می‌توان به دست آورد. بعضی دیگر از فلاسفه پیامدهای منطقی دست آوردهای دانشمندان تجربی را به خدمت گرفته تا حقایق را در باب ذهن به دست آورند و لذا در نهایت، مدعیات خود را از نوع معرفت پسینی می‌دانند. امروزه، بیشتر فلاسفه قبول دارند که علم تجربی<sup>(۶)</sup> با مباحث هستی شناختی<sup>(۷)</sup> و معرفت شناختی<sup>(۸)</sup> ذهن مرتبط است، ولی با این حال می‌پذیرند که مسائل فلسفی از مسائل تجربی مورد استفاده در دیگر شاخه‌های علوم شناختی متمایزند و این تمایز ناشی از این است که از یک سو فلسفه با مسائل مفهومی بنیادین<sup>(۹)</sup> سر و کار دارد. آنچه بر فیلسوفان لازم است، این است که با ارائه ادله‌ای بر له یا علیه مواضع مختلف در فلسفه ذهن، خودشان با این مسائل درگیر شوند و انتظار نداشته باشند که به عنوان منابع موثق<sup>(۱۰)</sup> پذیرفته شوند. از سوی دیگر، غیر فیلسوفان نیز گاهی به این نتیجه می‌رسند که سؤالات بنیادین فلسفه، حل نشدنی است و در باب بعضی مسائل، صرفاً دیدگاه‌های متنوع آزمون ناپذیری وجود دارد و چندان مهم نیست که شما کدام را بپذیرید، و این واقعیت که فلاسفه حدود ۲۵۰۰ سال است به بعضی سؤالات فلسفی پرداخته و هنوز در پاسخ آنها، اتفاق نظر ندارند. شاهد خوبی بر این مدعا است، اما امر دیگری که باعث عدم پذیرش این جدایی می‌شود، این است که غالباً بین مدعیات فلسفی و تلاشهای تحقیق تجربی، تعامل نزدیکی وجود دارد. چه بسا کسانی که درگیر تحقیقات تجربی هستند، به صورت هشیار یا ناهشیار، مواضع فلسفی ویژه‌ای را اتخاذ کرده‌اند که نمونه‌هایش در تاریخ فیزیک و زیست‌شناسی فراوان است. دیدگاه‌های فلسفی از خلال رویکردهای متفاوتی که به پدیده‌های ذهنی دارند می‌توانند در آنها مؤثر افتند. مثلاً رویکرد شناختی<sup>(۱۱)</sup> تلاشهای رایج در علوم شناختی را به هم پیوند داده و آنها را بر حسب تعامل‌های علی و معلولی<sup>(۱۲)</sup> که با دیگر حالات روانی دارند، شناسایی و متمایز می‌کند. در خلال دو دهه اخیر، فلاسفه تلاش کرده‌اند تا تفسیری کارکردگرایانه<sup>(۱۳)</sup> از حالات ذهنی ارائه دهند تا

---

1- Hume.

2- Kant.

3- Methodological.

4- apriori kn.

5- aposteriori kn.

6- Empirical science.

7- Ontologic.

8- Epistemologic.

9- Foundational.

10- Authority.

11- cognitive Approach.

12- causal Interactions.

13- Functionalist Approach.

زمینه‌ای برای برنامه‌های شناخت‌گرایان باشد (فصل‌های ۴ و ۷). رویکرد رفتاری،<sup>(۱)</sup> فعالیت‌های ذهنی را بر حسب گرایش‌های رفتاری شناسائی و متمایز می‌کند و رویکرد عصب‌شناختی،<sup>(۲)</sup> بر حسب فرایندهای عصبی عمل می‌کند. رویکرد رفتاری اگرچه مورد تأیید برخی استدلال‌ات فلسفی است (فصل‌های ۳ و ۵)، ولی اکنون، هم در فلسفه و هم در روانشناسی از مُد افتاده است: در حالی که رویکرد عصبی اینگونه نیست و تلاشهایی جدی صورت می‌گیرد تا زندگی ذهنی را بر حسب فرایندهای عصبی تبیین کنند. (فصل ۶).

## فصل ۲. تحلیلی فلسفی در باب زبان<sup>(۳)</sup>

از خلال مطالعات فرایندهای شناختی، بحث از زبان مطرح شد و به تدریج محوریت یافت. زبان و توانمندی‌های آن در انتقال معانی، زیربنای بسیاری از نظریه‌پردازی‌های فلسفی بوده است. بعضی دیدگاه‌های مربوط به روانشناسی و زبان‌شناسی،<sup>(۴)</sup> مستقیماً از فرق‌گذاری بین معنای یک کلام و منشاء اظهار آن کلام، ناشی می‌شوند. این ادعا که واژه‌ها معانی عینی<sup>(۵)</sup> دارند، باعث شده انتقادات و چالش‌هایی در روانشناسی و زبان‌شناسی در باب هوش مصنوعی و مفاهیم و طبقه‌بندی آنها، برانگیخته شود و بُعد دیگری از تحلیل فلسفی در باب زبان را طلب کند البته درست است که بررسی اصلی فلاسفه تحلیلی،<sup>(۶)</sup> تحلیل زبان بوده ولی از طرفی، تحلیل زبان اختصاص به فلاسفه ندارد. روانشناسان اصولاً به بحث فرایندهای داخلی ذهن که کار بر زبان را ممکن می‌سازد. و زبان‌شناسان به ارائه توصیف‌هایی انتزاعی<sup>(۷)</sup> در باب ویژگیهای نحوی و معنایی زبان علاقه‌مند بوده‌اند و لذا زبان‌شناسان اغلب تفسیرهایی زاینده<sup>(۸)</sup> ارائه می‌کرده‌اند تا بدین وسیله مجموعه نامحدودی از جملات را که از اصول محدودی ناشی می‌شوند. پیش‌بینی کنند اگر چه اهداف فلاسفه و روانشناسان و زبان‌شناسان متفاوت است ولی ارتباط بین تحقیقات آنها، آنچنان نزدیک است که مساعدت‌های بین رشته‌ای را ممکن می‌سازند.

فلاسفه در طول قرون گذشته، طیفی گسترده از تحلیل‌های مختلف و رقیب در باب معنای زبانی<sup>(۹)</sup> ارائه کرده‌اند: مؤلف بر حسب ترتیب تاریخی ارائه این تحلیل‌ها، بحث را دنبال می‌کند. او می‌گوید اغلب تحلیل‌های متأخر، یا به تبیین اشکالی از تحلیل‌های اولی، فقط جنبه تاریخی‌ای و تحلیل‌های بعدی، برتری قطعی بر آنها داشته باشند. چون تعدادی از فلاسفه هنوز تلاش می‌کنند تا اشکالات را پاسخ گفته و آن تحلیل‌های اولیه را تأیید کنند.

مؤلف در این فصل از بعضی تحلیل‌های فلسفی در باب زبان بحث کرده است. تحلیل اشاره‌ای<sup>(۱۰)</sup> که توسط فرگه<sup>(۱۱)</sup> و

- 
- 1- Behavioral Approach.
  - 2- Neurological Approach.
  - 3- Language.
  - 4- Linguistics.
  - 5- Objective Meanings.
  - 6- Analytic philosophers.
  - 7- Abstract characterizations.
  - 8- Generative Accounts.
  - 9- Linguistic Meaning.
  - 10- Referential Analysis.
  - 11- Frege.

راسل<sup>(۱)</sup> ارائه شده بود، توسط ویتگنشتاین<sup>(۲)</sup> و نظریه پردازان گفتاری<sup>(۳)</sup> مورد نقد مکرر واقع شد. آنان معتقد بودند برای درک زبان لازم است کیفیت به کارگیری آنرا بدانیم. اما همان تحلیل با تفسیرهای اصلاحی دیگری توسط بعضی فلاسفه معاصر مورد تأیید واقع شد. کسانی مثل کواین<sup>(۴)</sup> و دیویدسون<sup>(۵)</sup> که با بخش‌های دیگری از این تحلیل به مصاف آمده بودند (مثلاً تعریف فرگه در باب معانی، یا تئوری راسل در باب توصیفات<sup>(۶)</sup> را قبول نداشتند) ویژگی افزایشی<sup>(۷)</sup> این نظریه را پذیرفتند. این دو نفر، هم معنایی بغت و اشاره را نپذیرفتند و وظیفه اشاره را در یک دیدگاه کل نگر<sup>(۸)</sup> قرار دارند. کریپک<sup>(۹)</sup> و پوتنام<sup>(۱۰)</sup> نیز عقیده فرگه در باب معانی را مورد حمله قرار داده‌اند. منتهی اینان حتی ویژگی افزایشی تحلیل اشاره‌ای قدیم را نیز نپذیرفته‌اند. در تئوری پیشنهادی آنها که یک تئوری علی معلولی است، تمام اسم‌ها، به صورت علی با مسماهای خود پیوند می‌خورند و این پیوند برای همیشه باقی است. همانگونه که از فصل‌های بعدی نیز قابل استنباط است، نظریه‌های زبان، استلزامانی را برای نظریه‌های ذهن، به دنبال خواهد داشت و لذا در فصل‌های بعدی نیز به طور مکرر به این فصل ارجاع داده خواهد شد.

### فصل ۳ و ۴. مسأله حیث التفاتی<sup>(۱۱)</sup>

مسأله حیث التفاتی یک مسأله محوری است و به عنوان چارچوب نظری مهم برای مقایسه حالات روانی<sup>(۱۲)</sup> و پدیده‌های فیزیکی<sup>(۱۳)</sup> در نظر گرفته می‌شود. مؤلف در فصل سوم ابتدا به بیانات مختلف فلاسفه در باب چیستی حیث التفاتی پرداخته و سپس توضیح می‌دهد که حیث التفاتی چگونه باعث تمایز ذهن از دیگر پدیده‌های طبیعت می‌شود؛ و در نهایت بحث می‌کند که چرا بعضی فلاسفه، آن را مانعی برای توسعه تفسیرهای علمی در باب پدیده‌های ذهنی می‌دانند. در فصل چهارم در ابتدا اشاره‌ای به این نکته دارد که حیث التفاتی که امری است غیر مادی، چگونه در جان طبیعت ایجاد می‌شود؛ و بعد بعضی از اصول پیشنهادی دیگر فلاسفه برای تبیین قابل قبول و علمی حیث التفاتی را مورد اشاره قرار می‌دهد.

حیث التفاتی، یعنی درباره چیزی بودن؛ و این از ویژگیهای حالات روانی است. حالت‌های طبیعی خالی از این ویژگی

1- Russel.

2- Wittgenstein.

3- speech act.

4- Quin.

5- Davidson.

6- Descriptions.

7- Extensional.

8- Holistic.

9- Kripke.

10- Putnam.

۱۱- حیث التفاتی (intentionality) اصطلاحی علمی است که از فلسفه قرون وسطی آمده است و اشاره به اموری در ذهن یا عملکردهای ذهن دارد، اگرچه بین intentionality و intention که مشتقی از intend است، ارتباطی وجود دارد، ولی این دو نباید خلط شوند. این اصطلاح و همین طور یک اصطلاح فلسفی دیگر یعنی intention که معمولاً برای تعریف مصداقی به کار می‌رود، باید از یکدیگر تفکیک بشوند.

12- Mental states.

13- Physical Phenomena.

هستند؛ مثلاً اگر ما بر این باور باشیم که هاوایی مکان زیبایی است، این باور ما درباره‌ی هاوایی است. اما لامپی که روی میز ما قرار داده شده است، درباره‌ی چیزی نیست. هاوایی و زیبایی‌های عرفی آن موضوعات باور ما هستند و این باور چون حالتی است روانی می‌تواند وجود داشته باشد حتی اگر ما هیچگاه به هاوایی نرفته باشیم. اما حالت «روی میز قرار داشتن لامپ» حالتی است طبیعی و خبری از حیث التفاتی در آن نیست. استعداد و ظرفیت «درباره‌ی چیزی بودن» نه فقط در مورد باورها، بلکه در مورد دسته‌ای دیگر از فعالیت‌های ذهنی مثل آرزو کردن، ترسیدن، شک و تردید داشتن، امیدوار بودن، طرح و نقشه داشتن و... نیز صادق است. اگر ما امیدوار هستیم که متصدی امری بشویم، امیدواری ما در مورد «متصدی شدن» است. ما نه به صورت مستقیم و بی‌پرده و به صورت علی و معلولی، بلکه از خلال فعالیت‌های ذهنی مان با حالت‌های طبیعی مرتبط هستیم و لذا می‌توانیم آرزو مند حالتی از امری باشیم بدون اینکه هیچ اقدامی در جهت تحصیل آن بکنیم.

فلاسفه برای ویژگی‌شناسی حیث التفاتی و دانستن وجه متمایز آن از دیگر حالات فیزیکی محض، تلاش‌هایی کرده‌اند؛ دو تا از برجسته‌ترین این تلاش‌ها مربوط می‌شود به فیلسوف فقید قرن ۱۹، یعنی فرانز برنتانو<sup>(۱)</sup> و فیلسوف متأخرتر، رودریک چیشلم<sup>(۲)</sup>.

بعضی از فلاسفه مانند برنتانو، حیث التفاتی را به یک خلیج تشبیه می‌کنند. همان‌گونه که خلیج با تعامل خاصی از آب و خشکی حاصل می‌شود. و امری مستقل از این دو نیست و برای آن باید آب و خشکی و رابطه‌ی آنها را بررسی کرد، حیث التفاتی نیز با تعامل خاصی از پدیده‌های روانی و غیرروانی خلق شده و امری است وابسته به آن دو و برای بررسی آن باید هر دو را به طور موازی بررسی کنیم و این ویژگی، مانع توسعه علم پدیده‌های ذهنی در مقایسه با علوم پدیده‌های فیزیکی محض می‌شود. بعضی دیگر همچون کواین، از اساس منکر می‌شوند و می‌گویند پدیده‌ای که دارای حیث التفاتی باشد، واقعیت ندارد و پیشنهاد می‌کنند که روانشناسی اصلاً نباید بر پدیده‌های روانی متمرکز شود، بلکه باید تمرکز مؤکد بر رفتار انسان‌ها و دیگر جانداران داشته باشد. البته بسیاری، این راه حل را بیش از حد افراطی دانسته‌اند. بیشتر دانشمندان شناختی، هر دو موضع را ناکافی دانسته‌اند و مواضع فلسفی دیگری اتخاذ کرده‌اند تا از این رهگذر بتوانند حیث التفاتی را به عنوان یک ویژگی واقعی برای پدیده‌های روانی بپذیرند و راهی برای تبیین آن به واسطه علوم فیزیکی پیدا کنند. مؤلف به بعضی از این مواضع پرداخته است. او با طرح نظریه کامپیوتری<sup>(۳)</sup> در باب ذهن، این بحث را آغاز کرده است. این نظریه از چارچوب نگرش گزاره‌ای<sup>(۴)</sup> استفاده کرده و حالت‌های روانی را به عنوان برون شد و پایه‌هایی برای تفسیر پردازش درونی توصیف می‌نماید. لذا نظریه فودر<sup>(۵)</sup> در باب فعالیت‌های روانشناختی این است که مردم واقعاً از طریق اندیشه که نوعی پردازش درونی است به استنباطاتی می‌رسند.

آقای بیکتل سپس به نظریه تصویرگرا<sup>(۶)</sup> می‌پردازد. این نظریه نیز ذهن را دارای حیث التفاتی دانسته و آن را بر حسب نگرش‌های گزاره‌ای توصیف می‌کند، لکن این ایده را که پردازش درونی مستلزم محاسبه<sup>(۷)</sup> این گزاره‌هاست، رد می‌کند.

---

1- Franz Brentano.

2- Roderik chisholm.

3- Computational.

4- Propositional Attitud format.

5- Fodor.

6- Representational theory.

7- Computation.

او از سه رویکردی که فیلسوفان برای تبیین ظرفیت‌های بازنمایی ذهن به کار گرفته‌اند بحث می‌کند: رویکرد نظری پردازش اطلاعات،<sup>(۱)</sup> (درِسک<sup>(۲)</sup>)، رویکرد ارجاع و تحویل زیستی<sup>(۳)</sup> (سیرل<sup>(۴)</sup>) و رویکرد موضع حیث التفاتی<sup>(۵)</sup> (دنت<sup>(۶)</sup>). رویکرد درسک از نظریه ریاضی اطلاعات<sup>(۷)</sup> استفاده کرده تا تبیین کند چگونه ممکن است یک حالتی درباره حالتی دیگر باشد. حُسن این رویکرد این است که حیث التفاتی را در یک پدیده طبیعی وارد می‌کند، ولی البته خیلی هم مشکل ساز است. رویکرد سیرل، حیث التفاتی را به ساخت بیولوژیکی ما پیوند می‌دهد و باعث مرموز جلوه دادن آن می‌شود، چون منکر توانائی ما در تبیین این نکته می‌شود که دقیقاً چه چیزی باعث می‌شود حالت‌های بیولوژیکی دارای حیث التفاتی باشند.

رویکرد دنت، حیث التفاتی را فقط برای بعضی نظام‌های معین، قابل پذیرش می‌داند. آنچه در این رویکرد بیشتر مشکل ساز است ابزار انگاری<sup>(۸)</sup> او در ارتباط با خصیصه‌های حیث التفاتی است. در نهایت خود مؤلف در باب تفسیر رویکرد دنت، پیشنهادی دارد و تلاش می‌کند آن را به گونه‌ای تفسیر کند که نگاهی واقع‌گرایانه به حالت‌های حیث التفاتی داشته باشد.

همانطور که ملاحظه شد، بسیاری از فلاسفه تلاش کرده‌اند تا نشان دهند چگونه حالت‌های حیث التفاتی می‌توانند رد سیستم‌های فیزیکی ایجاد شوند. ولی پاسخ این سؤال علاوه بر آنچه بحث شد، به یک سؤال و جواب دیگر نیز بستگی دارد و آن، کیفیت رابطه بین ذهنیات و موضوعات فیزیکی است. همان چیزی که مؤلف در فصل‌های ۵ و ۶ به آن پرداخته است.

## فصل ۵ و ۶. مسأله ذهن - بدن<sup>(۹)</sup>

فصل ۵ - دو گانه انگاری<sup>(۱۰)</sup> و رفتارگرایی فلسفی<sup>(۱۱)</sup>

فصل ۶ - تفسیرهای مختلف ماده‌گرایی<sup>(۱۲)</sup>

حدود سه قرن است که تحقیقات فلسفی در باب ذهن، بر دو پرسش متمرکز شده است: ۱ - ذهنیات چه نوع اموری هستند؟ ۲ - چگونه اذهان با بدن‌ها مرتبط می‌شوند؟ مؤلف در این دو فصل مواضع اصلی فلاسفه در پاسخ به این دو پرسش را به ترتیب تاریخی مورد بحث می‌دهد. او می‌گوید اگرچه مواضع متأخر غالباً برای حل کردن مشکلات مواضع

- 
- 1- Information theoretic Approach.
  - 2- Dretske.
  - 3- Biological Reduction Approach.
  - 4- Searle.
  - 5- Intentional stance Approach.
  - 6- Dennett.
  - 7- Mathematical theory of Information.
  - 8- Instrumentalism.
  - 9- Mind - Body problem.
  - 10- Dualism.
  - 11- Philosophical Behaviorism.
  - 12- Materialism.



قبلی طرح شده‌اند ولی این گونه نیست که اکنون فقط بعد تاریخی داشته باشند. بلکه هنوز هر موضعی، هم در میان فلاسفه و هم در میان دست اندر کاران شاخه‌های مختلف علوم شناختی، طرفداران خاص خود را دارد. در فصل پنجم به دو دیدگاه فلسفی می‌پردازد. دوگانه انگاری و رفتارگرایی فلسفی. دوگانه انگاری عمده‌ترین نظریه‌ای است که چندین نظریه برای مقابله با آن برانگیخته شده است. دکارت بین مغز و ذهن، تمایز ماهوی قائل شد. او و دیگران تلاش کردند تا نشان دهند ذهن در چه ابعادی، دارای هویتی متمایز از موضوعات فیزیکی مثل مغز است. دوگانه انگاری، در تبیین ارتباط ذهن و بدن، با مشکلات عدیده‌ای مواجه شده و متهم است که با طرح مباحث غیر ضروری باعث متورم شدن هستی‌شناسی شده است.

رفتارگرایی فلسفی یکی از اولین تلاش‌هایی است که برای اجتناب از دوگانه انگاری صورت گرفته و پدیده‌های ذهنی و حالات روانی را، حالاتی درونی نمی‌داند، بلکه آنها را با جهان فیزیکی می‌زند و بر حسب گرایش‌های رفتاری به تحلیل آنها می‌پردازد. رفتارگرایی با انکار پردازش درونی،<sup>(۱)</sup> انواع تبیین‌هایی را که در علوم شناختی معاصر رواج یافته‌اند نیز رد می‌کند. رفتارگرایی نیز همچون دوگانه انگاری، با اشکالات عدیده مواجه نشده و اگرچه هنوز بعضی از فلاسفه، این دیدگاه را قبول دارند ولی اکثر آنها راه حل‌های دیگری را دنبال کرده‌اند که در پی می‌آید.

یکی دیگر از دیدگاه‌های سنتی<sup>(۲)</sup> این است که ذهنیات انسان، حالت‌هایی از مغز هستند. این دیدگاه اغلب با نام ماده‌گرایی و انداموارگی<sup>(۳)</sup> شناخته می‌شود و رد پای طولانی حداقل تا زمان هابز<sup>(۴)</sup> دارد. سپس در قرن‌های ۱۷ و ۱۸ توسط گاسِندی<sup>(۵)</sup> و لامتری<sup>(۶)</sup> رواج بیشتری یافت. بیشتر فلاسفه و شاید بیشتر دانشمندان شناختی ماده‌گرایی را تأیید کرده‌اند و از دهه ۱۹۵۰، فلاسفه آنرا با صراحت بیشتری بیان و در نتیجه، تفسیرهای مختلفی را در باب آن ارائه کرده‌اند. مؤلف به سه تفسیر از ماده‌گرایی اشاره می‌کند و معتقد است هر کدام، مشکلی از پردازش درونی را به رسمیت شناخته‌اند مشترک و از این رو با تحقیقات علوم شناختی سازگارترند.

نظریهٔ اینهمانی نوعی،<sup>(۷)</sup> حوادث ذهنی را با حوادث فیزیکی‌ای که در مغز رخ می‌دهد، همسان می‌پندارد. اگرچه هویت‌یابی حالات ذهنی از طریق حالات فیزیکی، این ارزش را دراد که نسبت به واقعی بودن حالات ذهنی مورد مطالعهٔ علوم شناختی، نوعی اطمینان به دست می‌دهد، ولی نظریهٔ اینهمانی نوعی نیز مستلزم این امتیاز هست که پردازش‌های درونی مورد استفاده در تفسیرهای شناختی و عصب شناختی را همانند می‌داند. و بدین ترتیب باعث برتری و تقدم عصب‌شناسی بر علم شناخت می‌شود و علم شناخت را از فواید عصب‌شناسی بهره‌مند می‌سازد.

نظریهٔ ماده‌گرایی حذفی،<sup>(۸)</sup> نیز بر فرایندهای عصب شناختی مغز متمرکز است؛ ولی متذکر می‌شود که چون تفسیرهای عصبی با تفسیرهای شناختی سازگاری ندارند، باید تفسیرهای شناختی را به نفع تفسیرهای عصبی کنار بگذاریم؛ و لذا این نظریه مدافع این مطلب است که علم شناختی به علم عصب‌شناسی واگذار می‌شود.

---

1- Internal processing.

2- Traditional.

3- Physicalism.

4- Hobbes.

5- Gassendi.

6- Lamettri.

7- The type Identity theory.

8- Eliminative materialism.



نظریهٔ اینهمانی رمزی،<sup>(۱)</sup> معتقد است در باب فعالیت‌های درونی نظام‌های شناختی، تفسیرهای بدیل<sup>(۲)</sup> ناسازگاری متصور است. بعضی عصبی و بعضی شناختی و از میان تمام مواضع فلسفی در باب مسألهٔ ذهن-بدن، این نظریه سازگاری بیشتری با برنامه‌های علوم شناختی دارد. و به دنبال پاسخگویی این سؤال است که اگر قرار باشد برای حوادث ذهنی طبقه‌بندی‌ای غیر از طبقه‌بندی حوادث مغز داشته باشیم، آن طبقه‌بندی کدام است؟ طرفداران این نظریه معتقدند که حوادث ذهنی را باید به صورت کارکردی مورد توجه و دفاع قرار دهیم و لذا مؤلف در فصل بعدی با تفصیلی بیشتر به بررسی کارکردگرایی می‌پردازد.

## فصل ۷. کارکردگرایی<sup>(۳)</sup>

کارکردگرایان تلاش‌هایی فلسفی انجام داده‌اند تا بخش مهمی از تحقیقات علوم شناختی را تبیین و تحلیل کنند و از آن طریق به شناسایی و طبقه‌بندی حوادث ذهنی بپردازد. این رویکرد، اکنون تحلیل غالب در حوادث ذهنی در فلسفهٔ ذهن را ارائه می‌دهد و آنها را بر حسب نقش علی‌ای که در سیستم روانی دارند توصیف و طبقه‌بندی می‌کند (همان‌گونه که یک آچار بر حسب نقش علی‌ای در کنترل و باز و بسته کردن سوپاپ موتور، در اتومبیل توصیف می‌شود). یک بُعد مهم این رویکرد این است که مدعی است حوادث ذهنی را می‌توان بدون وابستگی به ساخت فیزیکی شان تشخیص داد و طبقه‌بندی کرد: به همین دلیل این رویکرد اغلب متضاد با نظریهٔ اینهمانی نوعی تلقی می‌شود. ولی با نظریهٔ اینهمانی رمزی - که گویا توصیفات حادثهٔ ذهنی را از توصیفات حوادث فیزیکی تفکیک می‌کند - همراهی بیشتری دارد.

مؤلف اشاره‌ای به تشابه کارکردگرایی روانشناختی و کارکردگرایی فلسفی کرده و متذکر می‌شود که کارکردگرایی روانشناختی، تقدم زمانی داشته ولی نقش آنچنان عمده‌ای در کارکردگرایی فلسفی نداشته است و این مباحث فلسفی نیز نباید باعث سردرگمی دانشمندان علوم رفتاری بشود.

در واقع تفسیرهای مختلفی در باب کارکردگرایی فلسفی رایج امروزی وجود دارد. مؤلف در بخش اول این فصل، مروری بر چند تفسیر دارد که هر کدام طیف وسیعی از طرفداران را جذب کرده‌اند و البته انتقادهای متعددی را برانگیخته‌اند. بعضی از آن تفاسیر عبارتند از: ۱- کارکردگرایی روانشناختی عامیانه،<sup>(۴)</sup> ۲- کارکردگرایی جدول ماشینی،<sup>(۵)</sup> ۳- کارکردگرایی هوش مصنوعی یا حسابگرانه،<sup>(۶)</sup> در بخش دوم این فصل به ایرادات عمده علیه کارکردگرایی و پاسخ کارکردگرایان به آنها پرداخته است.

در بین این ایرادات، ایراد بلاک<sup>(۷)</sup> را محدود کننده‌ترین ایراد می‌داند. بلاک معتقد است که یک حالت روانی را نباید به عنوان حالتی از یک ماشین خاص شناسائی کنیم بلکه باید آن را از طریق حالت‌های حسابگرانهٔ درون سیستم و نوع عملکردی که دارند، مشخص نمایی. در بخش آخر این فصل، خود مؤلف برای پاسخ دادن به این ایراد، تفسیری

---

1- Token Indentiv theory.

2- Alternative Accounts.

3- Functionalism.

4- Folk psychological functionalism.

5- Machine table functionalism.

6- Computational AI functionalism.

7- Block.

غایت مندانه<sup>(۱)</sup> از کارکردگرایی ارائه می‌کند و می‌گوید بدین ترتیب کارکردگرایی فلسفی با کارکردگرایی روانشناختی نیز انطباق بیشتری می‌یابد.

در انتهای کتاب یادآور می‌شود که موضوعات دیگری مثل بحث ذاتیت<sup>(۲)</sup> و تصویرهای ذهنی،<sup>(۳)</sup> در ارتباط با فلسفه ذهن وجود دارد که مورد بحث ما واقع نشد و مؤلفین و آثاری را برای مطالعه در باب این موضوعات معرفی می‌کند<sup>(۴)</sup> که به چند نمونه از آن اشاره می‌کنیم.

---

1- Teleological version.

2- Innateness.

3- Mental Image.

۴- برای مطالعه در باب ذاتیت، آثار Block (۱۹۸۰) و برای مطالعه در باب تصویر ذهنی، آثار Acderon (۱۹۷۸) و Kosslyn (۱۹۸۱ و ۱۹۸۰) و Pylyshyn (۱۹۸۱) را معرفی کرده است.